

## از «زمینه‌سازی برای ظهور» تا احکام «تغییر توازن قوا بین کفر و ایمان»

(فقه فرج؛ دستیابی به احکام «تغییر توازن قوا بین کفر و ایمان»)

چیستی وظیفه جامعه شیعه برای پایان دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) و تعجیل در فرج آن امام غائب، از سوالات اساسی و مهمی است که پاسخ به آن، همواره باید دقیق‌تر و عمیق‌تر شود. خصوصاً در زمانه‌ای که شیعه به قدرت رسیده و به نحو بی‌سابقه‌ای موفق شده تا توانمندی‌های یک حاکمیت را در اختیار بگیرد، این پاسخ باید عمقی متناسب با این مقدورات عظیم داشته باشد تا آنها را در مسیر فرج جهت‌دهی کند.

ممکن است تصور شود که «پاسخ به این سوال واضح است و شیعیان در صورت عمل به واجبات و ترک محرّمات و اطاعت اوامری که از آن امام رسیده، می‌توانند زمینه‌ساز ظهور آن حضرت باشند.» اما باید دانست که گرچه عمل به احکام فردی قطعاً در این زمینه موثر است اما به نظر می‌رسد نمی‌تواند محور اصلی در انجام وظیفه برای ظهور تلقی شود چرا که ماهیت ظهور، امری اجتماعی و حکومتی و بلکه جهانی است و لذا تحقق آن، قاعدتاً به احکام اجتماعی و حکومتی نیز وابسته باشد. کما این‌که گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد علی‌رغم عمل به احکام فردی توسط شیعیان همانند پرداخت خمس در زمان امام کاظم (که باعث شده بود تنها در نزد یکی از وکلای آن حضرت، مبلغی در حد هفتاد هزار دینار طلا از وجوّهات جمع شود!) قدرت اجتماعی شیعه در حدی نبود که بتواند از حق حیات آزادانه و حتی از جان امام حاضر دفاع کند. تا جایی که امام هفتم در مقابل چشم شیعیان چند سال در زندان محبوس بود و نهایتاً در همین وضعیت به شهادت رسید.

بنابراین به نظر می‌رسد باید به نحو عمیق‌تری به پاسخ این سوال پرداخت. البته این پاسخ نباید صرفاً به تخمین‌های عقلی متکی باشد؛ خصوصاً با توجه به این‌که روایات متعددی درباره «علت غیبت» در مجامع روایی نقل شده؛ به نحوی که در برخی کتب حدیثی (کمال‌الدین، علل الشرایع، بحار الانوار و...) یک باب مفصل به این موضوع اختصاص یافته است. به عنوان نمونه، شیخ صدوق در کتاب «کمال‌الدین» (ج ۲، ص ۴۷۹) یازده روایت را ذیل همین عنوان ذکر می‌کند که تنها در یکی از آنها، پاسخ روشنی به سائل ارائه نشده و علت غیبت به عنوان سرّ الهی معرفی شده که این نشان می‌دهد گرچه برخی ابعاد غیبت و ظهور از اسرار الهی است اما

نباید در این باره مطلق‌انگاری کرد. چرا که تنظیم حرکت یک جامعه به سوی آرمانی که مطلقاً هیچ نحوه درکی از آن وجود نداشته باشد، ممکن نخواهد بود.

متناسب با همین واقعیت است که در ده روایت دیگر از این باب، علت غیبت به صراحت بیان شده که می‌توان آنها را در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد. الف) روایاتی که دلالت می‌کند علت غیبت، آن است که هنگام قیام بیعتی از طواغیت بر گردن امام نباشد و او از روی ناچاری به دستگاه طاغوت متعهد نشود. ب) روایاتی که علت غیبت را خوف امام از شهادت توسط دشمنان معرفی می‌کند. البته روشن است که خوف از شهادت نباید به معنای ابتدایی آن حمل شود چرا که چنین معنایی از ساحت مومنین مجاهد نیز به دور است؛ چه برسد به امام معصوم که سلسله‌جنبان شهادت محسوب می‌شود. در واقع تفسیر صحیح از «خوف» در اینجا، مساله مهمی است؛ با توجه به این که چنین توصیفی از اولیاء الهی، به این روایات منحصر نیست و در آیات قرآن، «خوف» به پیامبر معصومی همچون حضرت موسی نیز نسبت داده شده (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ) و طبق روایات، این حالت به چند پیامبر دیگر تعمیم داده شده است. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۹).

به نظر می‌رسد با نگاهی به سایر روایات می‌توان به معنای صحیح خوف دست یافت و درباره «موضوع و متعلق خوف» به نتیجه رسید. به عنوان نمونه، در برخی روایات علت عدم مقابله‌ی سخت امیرالمومنین (ع) با غاصبان خلافت، خوف آن حضرت از ارتداد مردم و بازگشت آنها به کفر و جاهلیت عنوان شده است (کافی ج ۸، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار ج ۲۹، ص ۴۴۰؛ علل الشرایع ج ۱، ص ۱۵۰) کما این که در روایتی دیگر، علت به تاخیر انداختن معرفی امیرالمومنین (ع) به عنوان جانشین توسط پیامبر اکرم (ص)، خوف آن حضرت از تفرق اصحاب و بازگشت آنها به جاهلیت معرفی شده و عبارت «والله يعصمك من الناس» در آیه غدیر، به وعده خدای متعال برای جلوگیری از این خطر تفسیر شده است (الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۵۶) امری که تعبیر پیامبر اکرم (ص) در خطبه غدیر نیز به آن تصریح می‌کند: «سَأَلْتُ جَبْرَائِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعِلْمِي بِقَلْبِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ». این روایات نشان می‌دهد که موضوع و متعلق خوف در نزد انبیاء و اوصیاء الهی، میزان قدرت دستگاه کفر و نفاق در مقایسه با قدرت مومنین است که موجب می‌شود تحقق ماموریتی که خدای متعال بر دوش آنان قرار داده با چالش جدی مواجه گردد. در واقع خوف از بازگشت اصحاب و امت به کفر و جاهلیت در صورت اعلام وصایت یا اشاره به کثرت منافقین و قلت متقین، اشاره به قدرت افزون‌تر آنها در برابر مومنین و برتری آنها در مساله توازن قوا است که خطراتی از قبیل از بین رفتن امت دینی و احیاء شرک و بت‌پرستی را در پی داشته و این در حالی است که پیامبر اکرم و امیرالمومنین علیهما السلام مأمور بودند تا پس از قرن‌ها، جهان را از بت‌پرستی و شرک نجات دهند و کلمه توحید را زنده نگه دارند و از ارتجاع به دوران جاهلیت جلوگیری کنند. به عبارت دیگر می‌توان گفت موضوع خوف پیامبران و امامان - که امری عمومی و

مکرر در سیره آن بزرگواران است - خوف از «وضعیت توازن قوا بین سه دستگاه کفر، نفاق، ایمان» است؛ چرا که غلبه کفار و منافقین می‌تواند مانع از آن شود که این بزرگواران وظیفه معین شده از سوی خدای متعال برای دوران خود را به انجام برسانند.

حال همین مطلب را می‌توان بر مساله علت غیبت حضرت ولی عصر (عج) و خوف آن امام غائب - که در زیارات متعددی از ایشان به «الخائف» تعبیر شده - تطبیق داد: مأموریت حضرت ولی عصر تحقق کامل دین الهی با همه اجزاء آن در تمامی نقاط عالم و در مقیاس جهانی است که دستیابی به این رسالت سترگ، قطعاً درگیری با قدرت‌های جهانی و هجمه‌ی همه‌جانبه کفار و منافقین به آن حضرت برای حفظ قوای مادی خود را در پی دارد. روشن است که سنت الهی بر این نیست که حضرت صاحب‌الامر به جبر و قدرت قاهره و به تنهایی در برابر این هجمه بایستند چرا که ایشان حائز این توانایی در دهها و بلکه صدها سال قبل بوده‌اند بلکه قرار است تا با همراهی جمعی مؤمنین به چنین پیروزی و ظفیری دست پیدا کنند. پس اگر قدرت مؤمنین تناسبی با این درگیری جهانی و تمدنی نداشته باشد و اهل ایمان تمرین لازم برای حضور در این سطح از منازعه را نکرده باشند و قبل از ظهور آن حضرت، با حضور موثر در توازن قوا توانایی لازم را به دست نیاورده باشند، به تدریج توانایی تحمل و مقابله با این وضعیت را از دست خواهند داد و از معرکه پا پس خواهند کشید و آن حضرت نهایتاً در این منازعه تنها خواهند ماند و به شهادت خواهند رسید. این در حالی است که امام دوازدهم مأمور به تحقق حکومت جهانی توحید هستند و شهادت آن جناب، مانع از نیل به این آرمان خواهد شد. در نتیجه ایشان با ملاحظه وضعیت قدرت مومنین و علم الهی به عدم تناسب و توازن آن با قدرت کفار و منافقین، خائف از شهادت و بالتبع نگران از عدم انجام وظیفه هستند و لذا در پرده غیبت باقی می‌مانند.

در طرف مقابل، اگر مومنین پیش از ظهور به سطحی از قدرت ایمانی رسیده باشند که به موجب آن، در برابر توان مادی کفر و نفاق «بنیان مرصوص» بنا کنند و با تجربه‌کردن پیچیدگی‌های مقاومت در برابر هجمه‌های همه جانبه و بستن تمامی نقاط رخته، امکان بقاء و مصونیت همه‌جانبه در برابر دشمن را فراهم آورند و وضعیت توازن قوا را تغییر دهند، آمادگی خود برای ظهور را اثبات کرده‌اند و عملاً نشان داده‌اند که در درگیری‌های شدیدتری که بعد از ظهور رخ خواهد داد، آن امام را تنها نخواهد گذاشت و خوف شهادت و عدم انجام مأموریت الهی را از آن بزرگوار رفع کرده و علت و عامل غیبت را از بین برده‌اند. با تأمل در این مطلب روشن می‌شود که دسته اول از روایات پیرامون علت غیبت (عدم تعهد امام زمان به بیعت طواغیت) نیز می‌تواند به «خوف از توازن قوا» (مضمون دسته دوم از روایات) ارجاع شود. چرا که علت اجبار سایر ائمه هدی به بیعت با طواغیت، فقدان میزان معینی از قدرت در مومنین بوده که با تکیه بر آن بتوان از بیعت با طواغیت سرپیچی کرد و تا زمانی که برآیند رفتار مومنین به چنین قدرتی نیانجامد، حضرت ولی عصر نیز ظهور نخواهند کرد چون

در غیر این صورت ناچار خواهند شد برای حفظ حیات خود به قدرت‌های طاغی متعهد باشند که این خلاف وظیفه ایشان مبنی بر قیام جهانی است.

پس می‌توان گفت که دعای «اللهم عجل لولیک الفرج» و درخواست تعجیل در ظهور حضرت صاحب‌الامر در محوری‌ترین سطح، ناظر به «تغییر توازن قوا بین کفر و ایمان» است و در تلاش برای عمل به احکام مربوط به آن عینیت پیدا می‌کند. شاید بتوان گفت احکام توازن قوا، به ابعاد مختلف «قدرت» توجه دارد که سطح محوری آن، «ساخت امت، ساخت حاکمیت و ساخت تمدن» است که نشانه‌های آن را در برخی آیات و روایات می‌توان پیگیری کرد و تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد. در هر صورت به نظر می‌رسد توضیحات پیش‌آمده، فتح بابی است تا مشروعیت انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و نقش آن در زمینه‌سازی برای ظهور به صورت علمی و زبان‌دار - و نه صرفاً شعاری یا وجدانی - تبیین شود. یعنی در هنگامی که با سقوط امپراطوری عثمانی به عنوان یک ابرقدرت، جهان اسلام - و لو به قرائت نفاق - از معادلات جهانی قدرت حذف شده بود و نقشی در توازن قوا نداشت و سلطه بر جهان بین اهل کفر تقسیم شده بود، نهضت حضرت امام با نظام پهلوی به عنوان نماینده قدرت کفر در ایران درگیر شد و با ساقط کردن آن، در برابر ابرقدرت‌های کفر و استکبار در شرق و غرب عالم قرار گرفت و اسلام را به عنوان یک قطب قدرت مجدداً وارد عرصه‌ی جهانی توازن قوا کرد. به تعبیر زیبای بیانیه گام دوم:

«آن روز که جهان میان شرق و غرب مادی تقسیم شده بود و کسی گمان یک نهضت بزرگ دینی را نمی‌برد، انقلاب اسلامی ایران، با قدرت و شکوه پا به میدان نهاد؛ چهارچوب‌ها را شکست... پس آنگاه انقلاب ملت ایران، جهان دو قطبی آن روز را به جهان سه قطبی تبدیل کرد و سپس با سقوط و حذف شوروی و اقمارش و پدید آمدن قطب‌های جدید قدرت، تقابل دوگانه‌ی جدید «اسلام و استکبار» پدیده‌ی برجسته‌ی جهان معاصر و کانون توجه جهانیان شد. بدین گونه مسیر جهان تغییر یافت و زلزله‌ی انقلاب، فرعون‌های در بسترِ راحت آرمیده را بیدار کرد؛ دشمنی‌ها با همه‌ی شدت آغاز شد... طبیعی بود که سردمداران گمراهی و ستم واکنش نشان دهند، اما این واکنش ناکام ماند. چپ و راستِ مدرنیته، از تظاهر به نشنیدن این صدای جدید و متفاوت، تا تلاش گسترده و گونه‌گون برای خفه کردن آن، هرچه کردند به اجل محتوم خود نزدیک‌تر شدند.»

البته نباید از نظر دور داشت که تغییر توازن قوا در «گام اول» از حرکت انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی، بیشتر در سطح «قدرت سیاسی» محقق شده اما قدرت تنها به این سطح منحصر نیست بلکه قدرت، ابعاد فرهنگی و اقتصادی نیز دارد. یعنی به نظر می‌رسد تغییر توازن قوا و کاهش سهم کفر در «قدرت فرهنگی و اقتصادی» هنوز رقم نخورده که همین خلأ، فتوحات بدست آمده در عرصه قدرت سیاسی را نیز در

معرض خطر قرار می‌دهد. بنابراین «گام دوم» از حرکت نورانی انقلاب اسلامی برای نیل به «آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی» باید در جهت تغییر توازن قوای فرهنگی و اقتصادی به نفع اسلام باشد که این مهم بدون یک «عقلانیت کاربردی» که قدرت هموردی با «عقلانیت کاربردی مدرنیته» را داشته باشد و ارتباط آن با دین به صورت قاعده‌مند احراز شود، ممکن نخواهد بود.

آنچه گذشت، شرحی کوتاهی بود بر ایده «فقه فرج» که توسط مرحوم استاد حجه‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق مطرح شد تا مباحث استاد فقید خود مرحوم علامه آیت‌الله سید منیرالدین حسینی‌الهاشمی پیرامون «فلسفه تاریخ» را تداوم بخشد و از این طریق، مبانی معرفتی اسلام را از تصورات غیرکاربردی برهاند و آن را به مبنایی برای حرکت عینی نظام مقدس جمهوری اسلامی تبدیل نماید و چارچوبی جدید برای تبیین «اعتقادات حکومتی» فراهم آورد.